

# ارتباط جنگ و آنارشی؛ نقد دووجهی آنارشی - سلسله مراتب بر مبنای شاهنامه<sup>(۱)</sup>

\* دکتر عبدالعلی قوام

\*\* سید احمد فاطمی نژاد

## چکیده

هدف این مقاله بررسی رابطه جنگ و آنارشی است. بدین منظور، ابتدا مناظره بین متفکران روابط بین الملل در این رابطه نشان داده می‌شود. دوم، نگاه «هابزی» حاکم بر اندیشه روابط بین الملل، تصنع قرارداد، دووجهی سلسله مراتب - آنارشی و وضعیت - ساختار آنارشیک بر مبنای اندیشه فردوسی به چالش کشیده می‌شود. سوم، با بررسی مفهوم جنگ در

---

\* دکتر عبدالعلی قوام استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد.  
(s\_a\_ghavam@hotmail.com)

\*\* سید احمد فاطمی نژاد دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران می‌باشد.  
(s.ahmad\_fatemi@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۶/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۱۳

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۸، صص ۱۹۳-۱۵۹.

شاهنامه و نمونه‌های آن نشان داده می‌شود که پیش از هر چیز نیت کارگزاران جنگ در آغاز آن اثرگذار است. چهارم، با تمرکز بر رویکرد کارگزارمحور فردوسی و تأکید وی بر مفهوم «خرد» تلاش می‌شود راهکاری برای تحدید جنگ ارائه شود. در پایان، با جمع‌بندی مطالب به احتمال و قابلیت کاربرد دیدگاه فردوسی در روابط بین‌الملل معاصر اشاره می‌شود. واژه‌های کلیدی: وضعیت - ساختار آنارشیک، سلسله‌مراتب - آنارشی، ساختار - کارگزار، جنگ، خرد.

### مقدمه

تصور رایج بر این است که علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، به ترتیب، بر مبنای دووجهی اقتدار - آناشرشی هابزی متمایز شده‌اند.<sup>(۳)</sup> اگر این رویکرد را بپذیریم نوع تعریف آناشرشی و تأثیر آن بر جنگ از اهمیت ویژه‌ای در روابط بین‌الملل برخوردار خواهد بود. *روگر ماسترز* سیاست جهانی آناشرشیک را دارای چهار عنصر می‌داند: الف) فقدان حکومت رسمی با قدرت قضاوت و مجازات؛ ب) استفاده از خشونت و خودیاری اعضا برای دستیابی به اهداف؛ ج) استخراج قانون و الزامات اخلاقی از رسوم یا چانه‌زنی‌های مستقیم؛ و د) وجود اصل سازمانی غالب که واحدهای سیاسی را ایجاد می‌کند.<sup>(۴)</sup>

به نظر می‌رسد دو برداشت از آناشرشی وجود دارد: الف) آناشرشی به عنوان وضعیت؛<sup>(۴)</sup> و ب) آناشرشی به عنوان ساختار.<sup>(۵)</sup> تفاوت ساختار با وضعیت آناشرشیک در رابطه با جنگ این است که اولی حالت تعیین‌کنندگی داشته اما دومی این‌گونه نیست. به عبارت دیگر، اگر آناشرشی به عنوان ساختار تلقی شود با جنگ رابطه‌ای علی داشته و بر اساس اصل علیت ارسطویی تبیین می‌شود (آناشرشی به عنوان «علت فاعلی» جنگ) و اگر به عنوان وضعیت تلقی شود، اغلب با جنگ دارای رابطه همزمانی بوده و اصل همبستگی هیوم آن را تبیین می‌کند.

دو برداشت مزبور از آناشرشی موجب مناظره‌ای جدی در روابط بین‌الملل است. این مناظره به‌خصوص در دو اثر *والتز* تحت عناوین انسان، دولت و جنگ و نظریه سیاست بین‌الملل مشهود است. وی در کتاب نخست معتقد است آناشرشی وضعیتی است که در آن هر دولتی باید برای تأمین رفاهش بر منابع و ابزار خود تکیه کند.<sup>(۶)</sup> در این حالت، آناشرشی «علت تسهیل‌کننده یا زیربنایی» جنگ است.<sup>(۷)</sup> و *والتز* در این

رویکرد، زور را یکی از ابزار دستیابی به اهداف خارجی دولت‌ها می‌داند زیرا در شرایط آنارسی هیچ فرایند قابل اعتمادی برای حل و فصل تضاد منافع میان واحدهای مشابه وجود ندارد. سیاست خارجی در چنین شرایطی نه اخلاقی است و نه غیراخلاقی، بلکه صرفاً نیازمند پاسخ منطقی به جهان پیرامون است.<sup>(۸)</sup> بدین ترتیب، والتز جنگ را در سه سطح مورد توجه قرار می‌دهد: انسان، دولت و نظام بین‌الملل و آنارسی به عنوان ساختار نظام بین‌المللی، تنها یکی از علت‌های جنگ است. استدلال والتز این است که:

«جنگ شاید بدین علت باشد که دولت A چیزی دارد که دولت B می‌خواهد. علت مؤثر<sup>۱</sup> جنگ، خواسته دولت B است؛ علت اجازه‌دهنده<sup>۲</sup> جنگ این حقیقت است که هیچ چیزی مانع پذیرش خطرات جنگ توسط دولت B نمی‌شود. رابطه بین علت مؤثر و اجازه‌دهنده جنگ در شرایط متفاوت هنوز نزدیک‌تر می‌شود. دولت A ممکن است بترسد که اگر اکنون دولت B را کنترل نکند شاید ده سال بعد قادر به این کار نباشد... علت مؤثر چنین جنگی ناشی از علتی است که آن را اجازه‌دهنده نامیدیم».<sup>(۹)</sup>

از سوی دیگر، والتز بر این عقیده است که آنارسی یک ساختار تعیین‌کننده بوده و جنگ در آن اجتناب‌ناپذیر است. از نظر وی، دولت‌ها امور خود را در سایه خشونت سامان می‌دهند. از آنجا که برخی دولت‌ها ممکن است در هر زمانی از زور استفاده کنند تمام دولت‌ها باید برای استفاده از زور آماده باشند. بدین ترتیب، حالت طبیعی میان دولت‌ها جنگ است. این البته بدین معنی نیست که همواره جنگ رخ می‌دهد بلکه بدین معنی است که در هر زمانی امکان آغاز جنگ وجود دارد.<sup>(۱۰)</sup> این نگاه به شدت تحت تأثیر تعریف هابز از جنگ در حالت طبیعی است.<sup>(۱۱)</sup>

رویکرد اخیر والتز انتقادهای فراوانی را به همراه داشته است. ویلیامز بر این باور است که والتز، معمای «شکار گوزن» را نفهمیده و آن را به عنوان منطق آنارسی معرفی می‌کند. از نظر وی، اشتباه والتز این است که استعاره «شکار گوزن» را به عنوان ویژگی تعیین‌کننده ابدی در روابط بین بازیگران خودمختار توصیف

1. Efficient
2. Permissive

می‌کند؛ درحالی‌که روسو آن را «مرحله ابتدایی پیشرفت بشریت» می‌داند.<sup>(۱۲)</sup> بنابراین، ویلیامز نیز به ساختار آنارشیک اعتقاد دارد اما ظاهراً آن را به حالت طبیعی مربوط می‌داند.

یکی از جدی‌ترین انتقادهای نسبت به این رویکرد والتز از سوی الکساندر ونت مطرح می‌شود. وی سه رویکرد والتز به رابطه جنگ و آنارشی را در کتاب انسان، دولت و جنگ این‌گونه دسته‌بندی می‌کند: الف) آنارشی به مثابه علت «اجازه‌دهنده» جنگ (جنگ در آنارشی همواره ممکن است)؛ ب) آنارشی به مثابه علت «مؤثر» جنگ (توسعه‌طلبی یک یا چند بازیگر باعث واکنش سایرین می‌شود)؛ و ج) آنارشی به مثابه علت فعال<sup>۱</sup> جنگ (جنگ هر لحظه امکان‌پذیر است). ونت معتقد است سه رویکرد مزبور در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل به رویکرد سوم تقلیل داده شده و منطق آنارشی قوام‌بخش خودیاری و سیاست قدرت است.<sup>(۱۳)</sup> از انتقاد ونت این‌گونه برداشت می‌شود که والتز در کتاب اول خود جنگ را ناشی از عوامل ساختاری و کارگزاری (وضعیت آنارشیک) می‌داند اما در کتاب دوم صرفاً بر عوامل ساختاری (ساختار آنارشیک) تأکید دارد. به نظر می‌رسد نفس‌پذیرش علت کارگزاری جنگ (علت «مؤثر») ساختار آنارشیک را به وضعیت آنارشیک تقلیل می‌دهد، زیرا از حالت تعیین‌کنندگی ساختار می‌کاهد.

از نظر ونت ساختار، فاقد موجودیت یا علیت جدا از فرایند است. خودیاری و سیاست قدرت در نگاه وی، خصیصه‌های اصلی فرایند نیستند. بنابراین آنارشی چیزی است که دولت‌ها می‌سازند.<sup>(۱۴)</sup> استدلال ونت در انتقاد از نواقح‌گرایی این است که آنها اهمیت نقش رویه را در شکل‌گیری آنارشی کاهش داده و سیاست قدرت و خودیاری را برون‌زا و بر مبنای ساختار نظام مبتنی بر دولت مورد توجه قرار می‌دهند.<sup>(۱۵)</sup> با وجود این، ونت<sup>(۱۶)</sup> نیز در تبیین آنارشی و شکل‌گیری خودیاری و سیاست قدرت بر فرایندهایی تأکید می‌کند که در تعامل بین دولت‌ها، و نه در درون آنها، جریان داشته و هویت آنها را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، ونت توجهی به عوامل درون‌زای خودیاری و سیاست قدرت نمی‌کند؛ عواملی که به تعبیر

والتر «علت مؤثر» جنگ را تشکیل می‌دهند.<sup>(۱۷)</sup>

برداشت اول (وضعیت آنارشیک) کم‌وبیش از سوی سایر نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل پذیرفته شده اما برداشت دوم (ساختار آنارشیک) تا حدود زیادی مختص شخص والتر است. تمام مکاتب روابط بین‌الملل به طور مستقیم یا غیرمستقیم آنارشی را با نظام خودیاری و فقدان اقتدار مرکزی که قادر به قانون‌گذاری بین‌المللی و اجرای آن است، مترادف گرفته‌اند.<sup>(۱۸)</sup> برای مثال می‌توان از لیبرال‌ها یاد کرد. نای معتقد است آنارشی یعنی «فقدان حکومت مافوق».<sup>(۱۹)</sup> دیوید لیک هرچند از رویکرد مبتنی بر ساختار آنارشیک نواقح‌گرایان و نهادگرایان نئولیبرال انتقاد می‌کند اما معتقد است روابط بین‌المللی «نظامی رنگارنگ» و متشکل از نهادهایی است که برخی آنارشیک و برخی سلسله‌مراتبی هستند. در نگاه وی، آنارشی صرفاً فرض مفیدی برای تبیین روابط میان قدرت‌های بزرگ است.<sup>(۲۰)</sup>

اغلب واقع‌گرایان نیز رویکرد اول را پذیرفته و حتی برخی آن را خصیصه واقع‌گرایی می‌دانند. ویلیامز معتقد است «حالت طبیعی» مورد نظر هابز و ادعای شباهت این حالت با وضعیت روابط بین‌المللی، هابز را مترادف با سنت واقع‌گرای روابط بین‌الملل کرده است.<sup>(۲۱)</sup> مایکل اسمیت تحلیل هابز از وضعیت طبیعی را «ویژگی تعریف‌کننده» واقع‌گرایی می‌داند.<sup>(۲۲)</sup>

وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل پیامدهای زیادی به همراه دارد. از نظر کنت / ای، آنارشی سبب می‌شود روابط میان دولت‌ها با «جنگ و اتفاق»، «مسابقه و کنترل تسلیحات»، «جنگ و آتش‌بس تعرفه‌ای»، «وحشت و آرامش مالی» و غیره تعریف شود. از نظر وی، فقدان اقتدار متمرکز بین‌المللی گاهی مانع «دستیابی به اهداف مشترک» می‌شود.<sup>(۲۳)</sup> روزنا و دورفی معتقدند آنارشی وضعیتی را سبب می‌شود که در آن دولت‌ها باید برای تضمین نظم و کسب منابع مورد نیاز، خودیار باشند.<sup>(۲۴)</sup> از نظر گریکو، دولت‌ها بر این امر واقفند که در شرایط آنارشیک هیچ‌گونه اقتدار فراگیری برای ممانعت سایرین از کاربرد خشونت یا تهدید به خشونت برای نابودی یا به بردگی کشیدن آنها وجود ندارد. در نتیجه، استدلال واقع‌گرایی این است که نفع اصلی دولت نه در رفاه فرد بلکه در بقا نهفته است.<sup>(۲۵)</sup> در مقابل، ساختار مورد نظر والتر نوعی منطق خودیاری را بر کشورها تحمیل کرده<sup>(۲۶)</sup> و از علت

«اجازه‌دهنده» جنگ به علت «فعال» آن تبدیل می‌شود.

مناظره فوق برخی نویسندگان را بر آن داشته تا مفهوم آنا‌رشی را طبقه‌بندی کنند. این طبقه‌بندی‌ها تا اندازه زیادی با ساختار آنا‌رشیک هماهنگ است: سیوم *پراون* دو نوع آنا‌رشی را مشخص می‌کند: الف) آنا‌رشی نسبتاً بی‌خطر؛ ب) آنا‌رشی ستیزه‌جویانه. وی این دو نوع آنا‌رشی را به ترتیب متناظر با شرایط وفور و کمبود ارزش‌های پرترفدار می‌داند.<sup>(۳۷)</sup> *جان‌اتان* مرکز با طرح این سؤال که آیا خودیاری و دستاوردهای نسبی نتیجه محتوم آنا‌رشی است یا خیر، دو رویکرد را از هم متمایز می‌کند: الف) خوش‌بینان سازه‌انگار که معتقدند «آنچه هست لازم نیست همواره باشد»؛ ب) بدبینان نواقع‌گرا که دولت را خودیار و خواهان دستاوردهای نسبی می‌دانند.<sup>(۳۸)</sup>

*اسنایدر* با نگرش فرهنگی دو رویکرد را در مورد رابطه جنگ و آنا‌رشی از هم متمایز می‌کند: الف) رویکرد مردم‌شناسان که بر امکان تغییر ساختار آنا‌رشیک جنگ‌زده به عرصه متأثر از فرهنگ و هنجارهای بی‌خطر تأکید دارند؛ و ب) رویکرد شکاک‌یون که معتقدند آنا‌رشی موجب طرح «منطق‌گریزناپذیر ناامنی» و رقابت شده و فرهنگ نمی‌تواند بر آن غلبه کند.<sup>(۳۹)</sup>

برخی تلاش کرده‌اند شکاف میان تصویر ساختاری آنا‌رشی و برداشت مبتنی بر وضعیت آنا‌رشیک (نسبتاً کارگزارمحور) را پر کنند. برای مثال، ونت ساختار آنا‌رشیک را به فرهنگ آنا‌رشیک تعریف کرده و معتقد است: «فرهنگ می‌تواند به همکاری یا تعارض قوام بخشد».<sup>(۴۰)</sup> در ادامه، وی از سه نوع فرهنگ آنا‌رشیک نام می‌برد: هابزی، لاک‌ی و کانتی. نوع روابط در این سه فرهنگ به ترتیب مبتنی بر «دشمنی»، «رقابت» و «دوستی» است و جنگ در قالب این فرهنگ‌ها تبیین می‌شود.<sup>(۴۱)</sup> ونت آنا‌رشی را ساختار می‌بیند. با وجود این، در سه شکل متمایز به آن نگریسته و تعریف وی متفاوت از ساختار آنا‌رشیک والتز است. از سوی دیگر، باید یادآور شد به‌رغم توجه وی به مفهوم «نقش» در بحث آنا‌رشی، آن را یکی از ویژگی‌های ساختار می‌داند.<sup>(۴۲)</sup>

در کنار ونت، به نظر می‌رسد می‌توان با قرائتی آزاد از مقاله *دکینز و زهفوس* رابطه جنگ و آنا‌رشی را بررسی کرد. از نظر این دو، امر بین‌المللی را تا حدی

می‌توان تعمیم داد که امر داخلی به عنوان بخشی از آن نمود یابد. بنابراین، جنگ و آنا‌رشی به طور همسان امر بین‌المللی و داخلی نگریسته می‌شود. هرچند تصور می‌شود این رهیافت بتواند نگرش مبتنی بر دوجهی سلسله‌مراتب - آنا‌رشی و برداشت‌های وضعیت - ساختاری آنا‌رشی را بر هم زند اما جنگ و آنا‌رشی را در قالب ساختار «بین‌الملل تعمیم‌یافته» تعریف و تبیین می‌کند. بدین ترتیب ساختار در رویکرد ادکینز و زهفوس نشانگر همه‌چیز بوده و به نقش کارگزار توجه نمی‌شود.<sup>(۳۳)</sup>

در ادامه تلاش می‌شود برخلاف دو مسیر ساختارگرای فوق، یک راهکار کارگزارمحور برای رفع شکاف ساختار - کارگزار در مورد آنا‌رشی و جنگ ترسیم شود. بدین منظور، ابتدا نشان داده می‌شود که چگونه غلبه تفسیر خاص هابزی از سرشت انسان از یک سو سبب طرح تصنع قرارداد و از سوی دیگر، موجد دوجهی سلسله‌مراتب - آنا‌رشی و برداشت‌های وضعیت - ساختاری از آنا‌رشی شده است. بنابراین با جایگزینی نگاه فردوسی در مورد دوگانگی ذاتی انسان، هم تصنع قرارداد و هم برداشت‌های فوق به چالش کشیده شده و نشان داده می‌شود که علت‌های کارگزاری جنگ نه تنها تبیین‌کننده جنگ‌های سطح خارجی (در شرایط آنا‌رشی) بوده بلکه موجد درگیری‌های داخلی (شرایط سلسله‌مراتبی) نیز می‌شود. در بخش بعدی، به علت‌های کارگزاری جنگ در وضعیت‌ها و نه ساختارهای سلسله‌مراتب - آنا‌رشی پرداخته می‌شود. سرانجام، شرایط تحدید جنگ با توسل به مفهوم «خرد» در نگاه فردوسی تبیین می‌شود.

#### ۱. ساختار آنا‌رشیک در شاهنامه

اگر با رویکرد کارگزارمحور به ارتباط جنگ - آنا‌رشی نگریسته شود عنصر جنگ و علت «مؤثر» آن تقدم یافته و نگاه درون‌زا حاکم می‌شود. از سوی دیگر، وقتی رویکرد کارگزارمحور غالب شود آنا‌رشی به عنوان وضعیت نمود می‌یابد. در این شرایط، سرشت انسان به عنوان کارگزار پایه‌ای جنگ اهمیت یافته و به نگاه واقع‌گرایی سنتی در مورد علت جنگ نزدیک می‌شویم.<sup>(۳۴)</sup> تبیین واقع‌گرایی سنتی از علت جنگ، در نگاه هابز و ماکیاولی به سرشت انسان ریشه دارد.<sup>(۳۵)</sup> هابز در کنار



تأکید بر بدسرشتی انسان، با توجه به چند مفروض دیگر به جنگ می‌رسد. از نظر وی، آدمیان به حکم طبیعت برابرند.<sup>(۳۶)</sup> نتیجه برابری ترس از یکدیگر است و از ترس از جنگ برمی‌خیزد.<sup>(۳۷)</sup>

اگر مفروضات هابز در مورد برابری ذاتی و بدسرشتی انسان پذیرفته شود این سؤال مطرح می‌شود که چگونه بشر در طول تاریخ در کنار هم زیسته و طبقه‌بندی فرادستی - فرودستی شکل گرفته است؟ هابز این سؤال را با تصنع قرارداد بین افراد برابر بدسرشت پاسخ می‌دهد که تقریباً فاقد نمونه تاریخی است.<sup>(۳۸)</sup> بدین ترتیب دوجویی حالت طبیعی - مدنی به وجود می‌آید. پیروان واقع‌گرای هابز، حالت طبیعی وی را برای تبیین روابط بین‌الملل به امانت گرفته و جنگ‌ها را در قالب آن تبیین می‌کنند.<sup>(۳۹)</sup> و اگر به درستی اذعان می‌کند به‌رغم ارجاعات مکرر به هابز به عنوان نظریه‌پرداز آناارشی بین‌المللی، اغلب گزارش‌های سیاست جهانی نشان می‌دهد دولت‌ها برابر نیستند<sup>(۴۰)</sup> در حالی که «حالت طبیعی» هابز نیازمند برابری ذاتی افراد است. این رویکرد بر تبیین وی از «نابرابری» و «خشونت» در بستر بین‌المللی اثر گذاشته است.<sup>(۴۱)</sup> علاوه بر این، غلبه تصور مبتنی بر دوجویی حالت طبیعی - مدنی هابز موجب نادیده گرفتن درگیری‌های داخلی کشورها شده است.

نگاه فردوسی به سرشت بشر متفاوت است. به نظر می‌رسد وی قائل به نوعی دوگانگی ذاتی در مورد انسان است. فردوسی عده‌ای را نیک‌سرشت دیده و آنها را «آدمی» یا «مردم» می‌نامد<sup>(۴۲)</sup> و بقیه را بدسرشت تلقی کرده و آنها را «دیو» یا «آهرمن بدنهان» می‌داند.<sup>(۴۳)</sup> علاوه بر این، وی عده‌ای را خردمند (در مفهوم خاص خود) و عده‌ای را بی‌خرد یا «پالوده‌مغز» معرفی می‌کند.<sup>(۴۴)</sup> بدین ترتیب می‌توان گفت وی انسان را به حکم طبیعت نابرابر می‌داند. نتیجه نابرابری، شکل‌گیری حکومت<sup>(۴۵)</sup> و طبقات فرادست و فرودست است. خردمندان از ابتدا تا حکومت ضحاک، جزء طبقه فرادست و حاکم می‌باشند اما پس از آن اصحاب خرد و بی‌خردی به طور متناوب به حکومت رسیده و به ترتیب دوره‌هایی از صلح و جنگ رقم می‌خورد.<sup>(۴۶)</sup> از نگاه فردوسی این‌گونه برداشت می‌شود که بستر جنگ در شرایط نابرابری شکل گرفته و تقریباً ربطی به سلسله‌مراتب داخل یا آناارشی

خارج ندارد.<sup>(۴۷)</sup> بنابراین نخستین گام فردوسی در تبیین علل جنگ، متفاوت از نگاه هابزی است و این امر در علت‌کاوی بسیاری از جنگ‌های شاهنامه مفید است. علاوه بر این، نکته قابل توجهی که با مرور شاهنامه می‌توان دریافت، عدم امنیت در وضعیت سلسله‌مراتبی داخل است. با توجه به این مسئله می‌توان وضعیت داخلی بسیاری از کشورها را تبیین کرد.

با نگاهی ساختاری می‌توان تاریخ تحولات شاهنامه را به دو دوره تقسیم کرد: الف) دوران پیش از شکل‌گیری کشورهای جداگانه (از ابتدا تا حکومت فریدون)؛ ب) دوران پس از شکل‌گیری کشورهای جداگانه (دوران پس از فریدون). هیچ تصویری در تمام دوران پیش از فریدون نمی‌توان یافت که نشانگر چیزی شبیه روابط بین‌المللی باشد؛<sup>(۴۸)</sup> به عبارت دیگر، می‌توان این دوران را عصر «حکومت جهان‌گستر» تعریف کرد<sup>(۴۹)</sup> و این متفاوت از حالت ماقبل قرارداد هابز و روسوست.

با توجه به جدول ۲ مشخص می‌شود پیش از هر مسئله‌ای نیت کارگزاران در آغاز جنگ ایفای نقش می‌کند. ستون علت یا علل جنگ در این جدول نشانگر علت «مؤثر» مورد نظر والتز است. در تک‌تک جنگ‌های شاهنامه، به محض اراده کارگزاران، جنگ آغاز شده است. این امر می‌تواند مؤید دیدگاه والتز در مورد ساختار به عنوان علت «اجازه‌دهنده» جنگ و حتی علت «فعال» مورد نظر ونت - در جنگ دوم سیاوش و افراسیاب - باشد اما برخلاف دیدگاه این دو، با توجه به اندیشه فردوسی نمی‌توان هیچ تمایزی در ایفای نقش دو علت مزبور در حالت سلسله‌مراتبی یا آنارشیک قائل شد (جدول شماره ۲).

فردوسی هیچ‌گاه در تبیین جنگ‌ها ساختار داخلی - خارجی یا سلسله‌مراتبی - آنارشیک را از هم جدا نمی‌کند. با وجود این، پیروزی نهایی جنگ در وضعیت سلسله‌مراتبی همواره از آن قدرتی است که از جایگاه والاتری برخوردار است اما پیروزی در وضعیت آنارشیک متغیر است. از سوی دیگر، تنها موردی که در جدول ۲ به علت «فعال» مورد نظر ونت و ساختار تعیین‌کننده والتز در شروع جنگ شباهت دارد، در سطح داخلی به وقوع پیوسته و این کاملاً برخلاف نظر ونت و والتز است (جدول شماره ۲).

۱۱ جنگ از مجموع ۲۲ جنگ نامبرده در جدول شماره ۲ در حوزه داخلی و یازده جنگ دیگر در حوزه خارجی رخ داده است. علل جنگ در اندیشه فردوسی اغلب با علل نظریه پردازان معاصر روابط بین الملل همخوانی دارد. تفاوت فردوسی در این است که فارغ از گفتمان حاکم امروز (متأثر از دوجهی حالت طبیعی - مدنی هابز) دلایل واقعی جنگ را درک کرده و آن را به شرایط داخلی یا خارجی محدود نمی‌کند. به عبارت دیگر وی عللی را در آغاز جنگ‌ها می‌بیند که ملموس بوده و بر مبنای سرشت انسان تبیین می‌شوند.

به نظر می‌رسد فردوسی نقش یکسانی را برای علت «فقدان قدرت مافوق» یا آناارشی خارجی و وجود قدرت حاکمه یا شرایط سلسله‌مراتبی داخلی در شروع جنگ قائل است. به عبارت دقیق‌تر، وی لزوماً آناارشی را با شرایط جنگی و سلسله‌مراتب را با شرایط فقدان جنگ در ارتباط نمی‌داند. این در حالی است که در تفاسیر مبتنی بر دوجهی هابز، فرض بر این است که آناارشی فاقد نقش بازدارنده یا حتی دارای نقش ایجابی در آغاز جنگ بوده اما وضعیت سلسله‌مراتبی داخل، حوزه «زندگی خوب و مطلوب» است.<sup>(۵۰)</sup> بدین ترتیب، در اندیشه فردوسی مسئله ساختار - کارگزار، در مورد جنگ اهمیت خود را از دست می‌دهد، زیرا این مسئله در صورتی مؤثر است که نقش ساختار داخل متفاوت از نقش ساختار خارج در آغاز جنگ باشد. به عبارت دیگر، آنچه در نگاه فردوسی اهمیت دارد کارگزاران جنگ بوده و این امر، هم ساختار داخلی (سلسله‌مراتب) و هم ساختار خارجی (آناارشی) را صرفاً به وضعیتی تقلیل می‌دهد که جنگ‌ها در بستر آن رخ می‌دهند.

اگر سلسله‌مراتب و آناارشی به یک اندازه در آغاز جنگ اثرگذار باشند و هر دو به علت «اجازه‌دهنده» جنگ تبدیل شوند، هم علت «فعال» مورد نظر ونت اهمیت خود را از دست می‌دهد و هم خود علت «اجازه‌دهنده»، زیرا علل مزبور در صورتی اهمیت دارند که قائل به تفاوت بین وضعیت داخلی و خارجی باشیم. در این شرایط فقط علت «مؤثر» جنگ مورد توجه قرار گرفته و رویکرد کارگزارمحور غالب می‌شود. بنابراین، کارگزاران جنگ در وضعیت‌های آناارشی و سلسله‌مراتبی - و نه صرفاً آناارشی - نقش مهمی در آغاز و اتمام جنگ‌ها ایفا می‌کنند.

از سوی دیگر، اگر دوجهی سلسله‌مراتب - آناارشی به علت دوگانگی در

سرشت بشر و تأثیرگذاری هر دو در جنگ زیر سؤال رود<sup>(۵۱)</sup> برداشت‌های وضعیت - ساختاری از آنارشی به وضعیت آنارشیکی تقلیل می‌یابد، زیرا جنگ امری مختص به سطح خارجی تلقی نمی‌شود که بر اساس آن آنارشی به عنوان ساختار تعیین‌کننده جنگ نمود یابد. در چنین شرایطی، کارگزاران جنگ، خصوصیات و توانایی‌های آنها، از اهمیت ویژه‌ای در تبیین و تحلیل علل جنگ در وضعیت‌های آنارشیکی و سلسله‌مراتبی برخوردار می‌شوند.

## ۲. کارگزاران جنگ در شاهنامه

جنگ در مفهوم جدید روابط بین‌الملل لزوماً بُعد خارجی می‌یابد. هالستی معتقد است به‌رغم تعریف جدید از جنگ به عنوان نهاد، این پدیده از ده هزار سال قبل تاکنون بخشی از تعامل بین «اجتماعات سیاسی مستقل» را تشکیل می‌داده است.<sup>(۵۲)</sup> با وجود این، کاوش در ابیات شاهنامه نشانگر مفهومی بسیار موسع‌تری از جنگ است. جنگ در شاهنامه فردوسی<sup>(۵۳)</sup> با مفاهیم «ستیز»، «کارزار»، «نبرد»، «ناورد»، «آورد» و غیره به یک معنا به کار می‌رود. قهرمانان داستان فردوسی راوی اغلب دیدگاه‌های وی پیرامون جنگ هستند؛ قهرمانانی که فردوسی آنها را به عنوان افراد «خردمند» می‌ستاید. از جمله این افراد می‌توان به فریدون، ایرج، کیتباد، رستم، زال و کیخسرو اشاره کرد. ویژگی بارز تمامی افراد فوق این است که به‌رغم برتری در قدرت، هیچ‌گاه در جنگ‌های شاهنامه آغازگر جنگ نبوده و همواره سعی در جلوگیری از جنگ و آشوب داشته‌اند.

طرفین جنگ را در نگاه فردوسی<sup>(۵۴)</sup> می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) درون‌کشوری که در آن یک فرد، گروه یا حکومت خراج‌گزار با طرف دیگر وارد جنگ شده یا سر به شورش برمی‌دارد؛ و ب) کشوری که در آن فرد، گروه یا سپاهیان یک کشور به فرمان شاه و به نمایندگی از کشور می‌جنگند یا شورشیان را سرکوب می‌کنند. اگر سه نوع جنگ میان طرفین درون‌کشوری - کشوری، درون‌کشوری - درون‌کشوری و کشوری - کشوری در دو سطح داخلی و خارجی مورد توجه قرار گیرند مجموعاً شش نوع جنگ در شاهنامه فردوسی قابل تمایز است (جدول شماره ۱).

جدول شماره ۱. انواع و سطوح جنگ در شاهنامه

نوع جنگ	سطح داخلی	سطح خارجی
درون کشوری - درون کشوری	درون کشوری در سطح داخلی	درون کشوری - درون کشوری در سطح خارجی
کشوری - کشوری	کشوری در سطح داخلی	کشوری - کشوری در سطح خارجی
درون کشوری - کشوری	درون کشوری در سطح داخلی	درون کشوری - کشوری در سطح خارجی

تعدد و تنوع جنگ در شاهنامه با نگاه به جدول فوق آشکار می‌شود. به‌رغم اینکه فردوسی بعضاً از کشورهای متعدد در داخل کشورهای سه‌گانه «توران»، «ایران» و «روم و خاور» یاد می‌کند اما در جریان توصیف جنگ‌ها می‌توان به جایگاه فروتر، فراتر یا برابر آنها پی برد. بدین ترتیب جنگ‌های بین آنها به انواع جدول ۱ تقسیم شده است. اکنون به منظور بررسی جنگ در نگاه فردوسی، تک‌تک نبردهای شاهنامه از ابتدا تا کشته شدن سیاوش مورد توجه قرار می‌گیرد.

جدول شماره ۲. جنگ در شاهنامه؛ از ابتدا تا کشته شدن سیاوش

طرفین	نوع	آغازگر	علت یا علل	نتیجه	دوران
سیامک و خزروان	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	خزروان	حسادت دیوها به وضعیت سیامک و پدرش <sup>(۵۵)</sup>	قتل سیامک	کیومرث
کیومرث و دیوها	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	کیومرث	کین‌خواهی سیامک به فرمان کردگار <sup>(۵۶)</sup>	سرکوب دیوها	کیومرث
طهمورث و دیوها	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	دیوها	خشم دیوها از دادگری طهمورث و در بند کردن اهرمن و تلاش برای براندازی وی <sup>(۵۷)</sup>	شکست دیوها	طهمورث
ضحاک و جمشید	کشوری - کشوری در سطح داخلی	ضحاک	ناسپاسی جمشید به یزدان، شورش بخشی از سپاه ایران و انتخاب ضحاک به عنوان شاه <sup>(۵۸)</sup>	شکست جمشید	جمشید
فریدون و ضحاک	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	فریدون	کشته شدن پدر و گاو فریدون توسط لشکریان ضحاک، بیدادگری و ستم ضحاک <sup>(۵۹)</sup>	شکست ضحاک	ضحاک

منوچهر و تور	کشوری - کشوری در سطح خارجی	تور	کین خواهی منوچهر به خاطر قتل ایرج، ترس سلم و تور از وی و پیشدستی در جنگ <sup>(۶۰)</sup>	قتل تور و سلم	فریدون
افراسیاب و نوذر	کشوری - کشوری در سطح خارجی	افراسیاب	ضعف پادشاهی نوذر، کین خواهی پشنگ و افراسیاب از ایرانیان به خاطر سلم و تور <sup>(۶۱)</sup>	شکست ایران و قتل نوذر	نوذر
زال و تورانیان	کشوری - کشوری در سطح خارجی	تورانیان	فتح زابلستان <sup>(۶۲)</sup>	پیروزی زال	نوذر
کشواد و اغربرت	درون کشوری - کشوری در سطح خارجی	کشواد	آزادسازی بندیان از دست اغربرت <sup>(۶۳)</sup>	آزادی بندیان	نوذر
زوطهماسب و افراسیاب	کشوری - کشوری در سطح خارجی	ایران	کین ستانی از افراسیاب به خاطر اغربرت و رهاندن ایران از چنگ افراسیاب <sup>(۶۴)</sup>	صلح طرفین	نوذر - زوطهماسب
افراسیاب و رستم	کشوری - کشوری در سطح خارجی	افراسیاب	مرگ زوطهماسب در ایران و تلاش افراسیاب برای ممانعت از جانشینی وی <sup>(۶۵)</sup>	شکست تورانیان	زوطهماسب
کاووس و دیوها	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	کاووس	کشورگشایی، حکومت بر مردم مازندران <sup>(۶۶)</sup>	اسارت کاووس	کیکاووس
رستم و دیوها	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	رستم	کین ستانی از دیوان و آزادسازی سپاه ایران <sup>(۶۷)</sup>	شکست دیوان	کیکاووس
کاووس و تازیان	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	کاووس	سرکوب شورشیان تازی در مصر و شام <sup>(۶۸)</sup>	اسارت کاووس	کیکاووس
توران و ایران	کشوری - کشوری در سطح خارجی	افراسیاب	تلاش توران برای کسب تخت ایران <sup>(۶۹)</sup>	اشغال ایران	کیکاووس
تازیان و ایران	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	تازیان	دستیابی به تاج و تخت ایران <sup>(۷۰)</sup>	اشغال ایران	کیکاووس
توران و تازیان	درون کشوری - کشوری در سطح خارجی	افراسیاب	تلاش برای دستیابی به تاج و تخت ایران <sup>(۷۱)</sup>	شکست تازیان	کیکاووس
رستم با ترکان و تازیان	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	رستم	پاکسازی ایران از ترکان، آزادی کیکاووس و تاراج لشکر هاماوران <sup>(۷۲)</sup>	اخراج ترکان، شکست تازیان	کیکاووس

کیکاووس	شکست افراسیاب	حضور هفت‌گرد در نخجیرگاه افراسیاب و تلاش وی برای به دست آوردن آنان <sup>(۷۳)</sup>	افراسیاب	درون کشوری - کشوری در سطح خارجی	افراسیاب و هفت گرد
کیکاووس	کشته شدن سهراب و شکست توران	گرفتن تخت از کاووس و بر تخت نشاندن رستم، کشتن رستم به دست سهراب و کنترل ایران توسط توران <sup>(۷۴)</sup>	سهراب	کشوری - کشوری در سطح خارجی	سهراب و رستم
کیکاووس	صلح طرفین	بدذاتی افراسیاب و کسب تخت ایران <sup>(۷۵)</sup>	افراسیاب	کشوری - کشوری در سطح خارجی	سیاوش و افراسیاب
کیکاووس	کشته شدن سیاوش	ترس از حمله سیاوش به توران در آینده و عدم توانایی مقابله با وی <sup>(۷۶)</sup>	افراسیاب	درون کشوری - کشوری در سطح داخلی	سیاوش و افراسیاب

چند نکته در جدول فوق نیاز به توضیح دارد. تمام جنگ‌ها تا دوران فریدون در سطح داخلی رخ می‌دهند. سه مورد نخست که به ظاهر حالت افسانه‌ای دارند می‌تواند نشانگر نگاه فردوسی به دوگانگی ذاتی انسان باشد. برخی بر این باورند که دیو در شاهنامه معرف بومیان ایرانی قبل از مهاجرت آریایی‌ها هستند. از سوی دیگر، دیوها در جنگ مازندران یاور شاه مازندران هستند. اگر آنها موجوداتی خیالی باشند چگونه می‌توانند با انسان‌ها در تعامل بوده و حتی از پادشاهی خراج‌گزار مازندران در مقابل شاه ایران حمایت کرده و سر به شورش بردارند؟ به نظر می‌رسد ایده‌های میترائیسم و خصوصاً دوگانه‌پنداری آن (اهورایی - اهریمنی) تا حدود زیادی بر اندیشه فردوسی تأثیر داشته است. فردوسی علاوه بر آغاز داستان که صراحتاً دیوها را یاران اهریمن می‌داند (ر.ک. پی‌نوشت ۵۷)، همواره هنگام غلبه بدی‌ها از پیروزی اهریمن سخن می‌گوید.<sup>(۷۷)</sup>

به‌رغم اینکه تمام جنگ‌های قبل از فریدون به عنوان جنگ داخلی فرض شده و بنابراین، تنها یک حکومت جهان‌گستر برای این دوران تعریف شده به نظر می‌رسد جنگ ضحاک و جمشید حالتی دیگرگونه دارد. پس از ناسپاسی جمشید و «نفوذ اهرمن در وی» گروهی از سپاهیان ایران به نزد ضحاک (پادشاه تازیان) رفته و

وی را به شاهی ایران برمی‌گزینند. این در حالی بود که جمشید هنوز در ایران به عنوان شاه جهان حکومت می‌کرد. بدین ترتیب جنگ بین این دو را می‌توان به نمایندگی از کشور اما در سطح داخلی تلقی کرد (ر.ک. پی‌نوشت ۵۸). با این تفسیر، می‌توان این جنگ را نمونه‌ی منحصر به فردی در جنگ‌های شاهنامه دانست. نخستین جنگ شاهنامه که شباهت بسیار زیادی به تفسیر امروزی جنگ در قالب دو وجهی سلسله‌مراتب - آنارشی‌هازی دارد، جنگ منوچهر از ایران با سلم و تور از روم و توران است. این جنگ در دوران حیات فریدون رخ می‌دهد. فریدون در دوران حیات/ایرج، حکومت جهان‌گستر خود را بین پسرانش تقسیم کرده اما هنوز تا حدودی بر آنها سلطه دارد. به همین دلیل فریدون در این دوره، به‌رغم وجود علت «مؤثر» جنگ بین سه برادر (ایرج - سلم و تور) به نمایندگی از سه کشور، به مثابه علت «اجازه‌دهنده» ای عمل می‌کند که اجازه جنگ را به فرزندان خود نمی‌دهد. وی در این دوره با نامه‌نگاری‌های خود به سلم و تور آنها را از جنگ باز می‌دارد. پس از قتل ایرج و جانشینی هوشنگ، جنگی که از مدت‌ها قبل علل «مؤثر» آن وجود داشت، رخ داده و به شکست سلم و تور می‌انجامد.<sup>(۷۸)</sup> نقشی که فریدون در این جنگ ایفا می‌کند تا حدودی به نقش سازمان‌های بین‌المللی در دوران معاصر شباهت دارد. این سازمان‌ها در محیط عملکرد کارگزاران تا زمانی موفق عمل می‌کنند که علت «مؤثر» جنگ قوت نیافته است.

اغلب جنگ‌های پس از فریدون در سطح خارجی و بین ایران و توران رخ می‌دهند. توصیف و شرح وقایع این جنگ‌ها اوج هنر در شاهنامه و نمایانگر اندیشه فردوسی است. تشریح مفصل جنگ‌ها در این دوره موجب تسهیل درک نگاه فردوسی به جنگ می‌شود. هرچند وی همواره خواهان سرافرازی ایران و پیروزی آن در جنگ‌های این دوره است اما در لابه‌لای ابیات، زبان به نکوهش جنگ و آغازگران آن می‌گشاید.<sup>(۷۹)</sup>

دو جنگ «زال - تورانیان» و «کشواد - اغریرت» تفاوت ظریفی با هم دارند. به‌رغم اینکه دو جنگ مزبور در دوران نودرشاه رخ داده و زال و کشواد هر دو به نمایندگی از ایران با تورانیان می‌جنگند اما به دو شیوه متفاوت تعریف شده‌اند. هنگامی که زال با تورانیان می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد نودرشاه هنوز زنده



بوده و لقب شاهنشاهی ایران را یدک می‌کشد. بنابراین زال نماینده ایران تلقی شده و این جنگ به عنوان جنگ کشوری - کشوری در سطح خارجی تعریف شده است. اما کشواد هنگامی که به جنگ اغریرت می‌رود، به‌رغم اینکه به عنوان ایرانی می‌جنگد اما ایران در اشغال تورانیان بوده و نوذرشاه به قتل رسیده است. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد جنگ از نوع درون‌کشوری - کشوری در سطح خارجی باشد (ر.ک. پی‌نوشت‌های ۶۸ و ۶۹).

فردوسی علاوه بر دقت در علت جنگ‌ها به شرایط اتحاد دو طرف علیه طرف سوم، پیشدستی در جنگ، نقش همسانی منافع در شکل‌گیری اتحاد و غیره نیز می‌پردازد. برای مثال، فردوسی آسیب‌های سلم و تور از ایرج و زیاده‌خواهی آنها را به زیبایی توصیف می‌کند.<sup>(۸۰)</sup> همین امر باعث اتحاد آن دو و دشمنی مشترک آنها علیه ایرج می‌شود. علاوه بر این، فردوسی از مزایای توازن قدرت و پیشدستی در جنگ آگاه است. وی از زبان فریدون (به عنوان فردی خردمند) و در توصیه به ایرج تذکر می‌دهد که ضعف در مقابل قدرت موجب نابودی می‌شود. فردوسی از این مسئله نیز آگاه است که اگر بر دشمن غلبه نکنی وی بر تو غلبه خواهد کرد. با وجود تمام این موارد، راستی و درستی را ستوده و جنگ را نکوهش می‌کند.<sup>(۸۱)</sup>

### ۳. خرد در شاهنامه: کارگزار محوری و تحدید جنگ

اگر آنارشی را به وضعیت تقلیل داده و علل جنگ به علت «مؤثر» فروکاسته شود، در این صورت کارگزاران جنگ اهمیت یافته و سرشت آنان به جای ساختار آنارشیک در جنگ‌ها اثرگذار است. از سوی دیگر، جنگ در شاهنامه محدود به حوزه خارج نیست بلکه حوزه داخل را نیز دربرمی‌گیرد. اکنون ممکن است این‌گونه تصور شود که کارگزاران جنگ در شاهنامه به بازیگرانی لجام‌گسیخته تبدیل می‌شوند که هیچ عنصری را یارای مقابله با آنها نیست. باید یادآور شد که این‌گونه نیست. فردوسی در جای‌جای شاهنامه مفهومی را می‌پرورد که در این زمینه مشکل‌گشا است؛ این مفهوم چیزی جز «خرد» نیست.<sup>(۸۲)</sup>

فردوسی در دیباچه اثر خود پس از ستایش خدا و آدمی به ستایش خرد می‌پردازد.<sup>(۸۳)</sup> خرد در نگاه فردوسی متفاوت از عقلانیت ابزاری در دوره روشنگری

است که آدورنو و هورکهایمر به نقد کشیده و خاصیت دیالکتیکی آن را عامل سردرگمی بشر معرفی می‌کنند.<sup>(۸۴)</sup> خرد در اندیشه فردوسی «بهترین چیزی است که خداوند به انسان عطا» کرده<sup>(۸۵)</sup> و از زر برتر است.<sup>(۸۶)</sup> خرد در نگاه وی نه تنها موجب سردرگمی انسان نمی‌شود بلکه «در هر دو جهان راهنما و دلگشا است».<sup>(۸۷)</sup> از این مضامین شاید این‌گونه تصور شود که خرد در نگاه فردوسی مفهومی ماوراءالطبیعی و آرمانی بوده و دست‌یافتنی نیست. هرچند تفسیر فردوسی از خرد این‌گونه نیست اما اگر حتی این‌گونه باشد بر عقلانیت ابزاری مدرنیته ارجح است زیرا نقد هورکهایمر و آدورنو از آن به دلیل قطع رابطه‌اش با ماوراءالطبیعه و تقدم سود مادی در آن است.<sup>(۸۸)</sup>

فردوسی بعد از تعیین جایگاه والای خرد به تبیین آن می‌پردازد. شیوه دستیابی به خرد حرکت در مسیر «داد» بوده<sup>(۸۹)</sup> و دادگری را «ستون خرد» می‌داند.<sup>(۹۰)</sup> داد و «دادگری» از کلمات پسندیده فردوسی است و این خصوصیت باعث تمایز خرد در نگاه فردوسی شده است. دادگری در نگاه فردوسی با جنگ، «کژی و ناراستی» همخوانی و مطابقت نداشته و حتی مانع آن می‌شود. دادگری در شاهنامه امری مردم‌پسند، نوع‌دوستانه و عین خرد است. دادگری مستلزم ایثار نیست بلکه موجب موفقیت دادگر می‌شود.<sup>(۹۱)</sup> از نظر فردوسی نظارت دانایان و خردمندان سبب «به جای آمدن داد» می‌شود.<sup>(۹۲)</sup>

خرد و خردمندی در نگاه فردوسی پیامدهای بسیاری به همراه دارد از جمله: راهنمایی، دل‌گشایی و دست‌گیری انسان در هر دو جهان؛ شادی‌بخشی، مردم‌نوازی، فزونی و کاستی؛<sup>(۹۳)</sup> ارجمندی در هر دو جهان و رهایی از بند؛<sup>(۹۴)</sup> جهان‌گردی و نگرهبانی جان، چشم، گوش و زبان؛<sup>(۹۵)</sup> آسودگی خیال و وجدان؛<sup>(۹۶)</sup> پرورش روان؛<sup>(۹۷)</sup> انسانیت و «مردم بودن»؛<sup>(۹۸)</sup> «مایه زندگانی» و جاودانگی؛<sup>(۹۹)</sup> پیشرفت و سرافرازی<sup>(۱۰۰)</sup> میانه‌روی و اعتدال.<sup>(۱۰۱)</sup>

علاوه بر پیامدهای فوق، جنگ‌گریزی و کژی‌ستیزی یکی از مهم‌ترین پیامدهای خرد و خردورزی است که باعث کنترل کارگزاران خردمند جنگ می‌شود.<sup>(۱۰۲)</sup> نگاه فردوسی به دو شیوه می‌تواند به تبیین رابطه خرد و جنگ کمک کند: نخست، فردوسی اساساً خرد را با جنگ ناسازگار می‌بیند. از نظر وی، انسان

نیک‌سرشت خردمند هیچگاه به دشمنی و جنگ روی نمی‌آورد.<sup>(۱۰۳)</sup> راه جنگ و خرد در نگاه وی از هم جداست.<sup>(۱۰۴)</sup> از سوی دیگر، فردوسی معتقد است خرد نه تنها از جنگ جلوگیری می‌کند حتی مانع شکل‌گیری زمینه‌های آن نیز می‌شود.<sup>(۱۰۵)</sup> دوم، در تمام جنگ‌هایی که در جدول شماره ۲ آمده هیچگاه فرد خردمند آغازگر جنگ نبوده است. بنابراین، خردمندی حاکم می‌تواند مانع جنگ شود (ر.ک. جدول شماره ۲). با این دیدگاه می‌توان جنگ‌افروزی بسیاری از دولت‌ها و سیاست‌مداران معاصر را تبیین کرد. چند نمونه از آغازگران بی‌خرد جنگ در شاهنامه عبارتند از:

چند جنگ ابتدایی در جدول ۲ از سمت دیوها و ضحاک آغاز شده که شکی در مورد بی‌خردی آنها وجود ندارد. فردوسی دیوها را «بدنهان و آهرمن‌صفت» می‌داند و معتقد است حسادت آنها به جایگاه کیومرث و پسرش، سیامک سبب آغاز جنگ اول می‌شود (ر.ک. پی‌نوشت ۵۶). ضحاک نیز در نگاه وی فردی بی‌خرد، «سبکسار» و «بدگهر» است<sup>(۱۰۶)</sup> و بدی و «کزی» وی تا اندازه‌ای است که هرگاه فردوسی در پی توصیف وضعیت آشوب‌زده ایران در روزهای «ننگ و نبرد» است از «گریختن ضحاک از البرز و غلبه وضعیت اهریمنی» سخن می‌گوید.<sup>(۱۰۷)</sup> کیومرث و فریدون هرچند به ظاهر آغازگر جنگ هستند اما در واقع ادامه‌دهنده جنگی هستند که پیش از آن به ترتیب دیوها و ضحاک آغاز کرده بودند (ر.ک. پی‌نوشت‌های ۵۷ و ۶۰). خرد کیومرث به اندازه‌ای است که حتی تا یک سال پس از کشته شدن سیامک، دست به جنگ نمی‌برد تا اینکه سروش الهی به وی دستور جنگ با دیوان می‌دهد.<sup>(۱۰۸)</sup>

سلم و تور پیش از کشته شدن ایرج، وی را به جنگ می‌طلبند اما خرد وی مانع پاسخ ستیزه‌جویانه به آنها شده و در پی صلح با آنهاست. ایرج یکی از خردمندترین افراد شاهنامه است که هرگز دست به جنگ نمی‌یازد هرچند نهایتاً توسط دشمنانش کشته می‌شود. فردوسی از زبان فریدون نقل می‌کند که خرد ایجاب می‌کند در مقابل «رزم‌جویی» دشمن اهل «سور و مهر» بوده و از جنگ اجتناب شود.<sup>(۱۰۹)</sup> خرد در نگاه فردوسی با کینه و پرخاش و تند، میانه‌ای ندارد. به همین دلیل فردوسی تور و سلم را به عنوان آغازگران جنگ، افراد «مغزپالوده» و بی‌فایده معرفی می‌کند.<sup>(۱۱۰)</sup>

افراسیاب، کیکاووس و سهراب از جمله افراد کم‌خردی هستند که آغازگر جنگ می‌باشند. اگر به جدول شماره ۲ توجه کنیم مشخص می‌شود رستم به عنوان یک فرد قدرتمند خردورز فقط هنگامی وارد جنگ می‌شود که یا کشور ایران در خطر است یا تخت و پادشاه در بند. بدین ترتیب، رستم هیچگاه آغازگر جنگ نیست بلکه در واکنش به تهاجم یا خطر موجود وارد جنگ می‌شود.

بخش اعظم شاهنامه مشحون از خیره‌سری‌ها، فزون‌خواهی‌ها و بی‌خردی دو پادشاه ایران و توران، کاووس و افراسیاب، است که موجب جنگ‌های بسیاری می‌شوند. کاووس در نگاه فردوسی مردی است سرد و گرم ناچشیده، «خودکامه» و «خودرای» که در موارد بسیاری باعث تباهی سپاه ایران و وضعیت ایرانیان می‌شود.<sup>(۱۱۱)</sup> افراسیاب نیز به‌رغم اینکه از «تخمه فریدون» است همواره جنگ می‌جوید و در اندیشه حمله به ایران و دست‌اندازی به تخت آن است. فردوسی همواره وی را مستقیم و غیرمستقیم نکوهش کرده و بی‌خرد معرفی می‌کند.<sup>(۱۱۲)</sup> بدین ترتیب می‌توان ادعان کرد فردوسی در جریانی پیوسته خرد را در مقابل جنگ قرار داده و بدین شیوه در پی تحدید جنگ است.

### نتیجه‌گیری

درک جایگاه جنگ در تفسیر وضعیت - ساختار آنارشیکی بین‌المللی مستلزم فهم دوجهی سلسله‌مراتب - آنارشی است که خود ریشه در تفسیر هابز از سرشت بشر، برابری ذاتی آن، تصنع قرارداد و دوجهی حالت طبیعی - مدنی دارد. بدین منظور، می‌توان با نگاهی متفاوت و متأثر از اندیشه فردوسی در شاهنامه، بندهای این سلسله را تک‌تک از سرشت بشر به چالش کشید تا به وضعیت - ساختار آنارشیکی رسید. در این مسیر ملاحظه می‌شود که چگونه هریک از بندهای مزبور به تقویت و تحکیم دیگری کمک کرده تا سرانجام به رویکرد ساختارگرای جبرباور آنارشیکی در شروع و خاتمه جنگ‌ها رسیده است.

اگر با تفسیر متأثر از اندیشه فردوسی به ذات دوگانه بشر نگریسته شود، برابری ذاتی آن مورد سؤال واقع شده، تصنع قرارداد باطل شده و دوجهی حالت طبیعی - مدنی به چالش کشیده می‌شود. پیامد این روند برای روابط بین‌المللی

تضعیف دووجهی سلسله‌مراتب - آنارشی و برداشت‌های وضعیت - ساختاری از آنارشی بوده که در نهایت بر تفسیر ساختارگرایی علل جنگ خط بطلان کشیده و تبیین کارگزارمحور اختیارباور را جایگزین آن می‌کند. در این شرایط است که مفهوم خرد در اندیشه فردوسی کارساز بوده و به ارائه راهکار جهت تحدید جنگ کمک می‌کند.

در پایان، این سؤال مطرح می‌شود که رویکرد مزبور تا چه اندازه می‌تواند با شرایط عینی کنونی وفق یابد. این سؤال را می‌توان با سؤال‌های دیگری پاسخ داد. با فرض آنارشیک بودن (پُرمايه یا کم‌مايه) ساختار - و حتی وضعیت - بین‌المللی و عدم تغییر در آن (مفروضات رویکرد متأثر از دووجهی‌های هابزی) چه عاملی سبب شیوع و عدم شیوع جنگ یا کاهش و افزایش آن در دوره‌های گوناگون می‌شود؟ از سوی دیگر، توهم لزوم و بدیهی بودن امنیت در داخل، به‌خصوص در کشورهای جهان سوم، از کجا نشئت می‌گیرد و چرا باید درگیری‌ها، سرکوب‌ها، آشوب‌ها و حتی جدال‌های ساده به اسم امنیت و سلسله‌مراتب داخلی نادیده گرفته شود؟ پاسخ به این مسائل مستلزم پژوهش‌های مجزایی است که می‌تواند قابلیت دیدگاه فردوسی را در تفسیر جنگ و آنارشی در شرایط امروزی نشان دهد. \*

### پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است این تحقیق صرفاً بر مبنای ابیات شاهنامه از آغاز تا کشته شدن سیاوش قرار دارد. بدیهی است تحلیل و تبیین مفاهیم جنگ و سایر موارد در اندیشه فردوسی نیز بر اساس داده‌های همین بخش است. هرچند بخش مزبور حدود یک‌پنجم شاهنامه (تقریباً ده‌هزار بیت) را دربرگرفته اما رگه‌های فکری یکسانی در تمام این بخش به چشم می‌خورد. بنابراین، می‌توان نتایج به‌دست‌آمده از این بخش را به عنوان اندیشه فردوسی قلمداد کرد زیرا تغییر اندیشه وی در ادامه این بخش بعید می‌نماید.
2. Nicholas Onuf and Frank F. Klink, "Anarchy, Authority, Rule", *International Studies Quarterly*, No. 33, P. 149.
3. Roger Masters, "World Politics as a Primitive Political System", *World Politics*, Vol. 16, No. 4, PP. 595-619.
4. See: Hedley Bull, *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, (London: Macmillan, 1977); Kenneth Waltz, *Man, The state and War: A Theoretical Analysis*, (New York: Columbia University Press, 1959); David Singer, "The Evolution of Anarchy vs. the Evolution of Cooperation", *Politics and the Life Sciences*, Vol. 13, No. 1; Robert Keohane, *After Hegemony*, (Princeton: Princeton University Press, 1984); and so forth.
5. See: Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, (New York: Random House, 1979).
6. Kenneth Waltz, *Man, The state and War...*, *Ibid*, P. 188.
7. *Ibid*, P. 232.
8. *Ibid*, P. 238.
9. *Ibid*, P. 234.
10. Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, *Ibid*, P. 102.
۱۱. توماس هابز، *لویاتان*، مترجم: حسین بشیریه، (تهران: نی، ۱۳۸۵)، ص ۱۵۸.
12. Michael C. Williams, *The Realist Tradition and the Limits of International Relations*, (Oxford: Oxford University Press, 2005), PP. 65-6.
۱۳. الکساندر ونت، «اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند: ساخت‌های اجتماعی سیاست قدرت»، در، اندرو لینکلینتر، *جامعه و همکاری در روابط*

بین‌الملل، مترجم: بهرام مستقیم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵)،  
صص ۴-۳۳.

۱۴. همان، ص ۳۲.

۱۵. همان، ص ۳۴.

۱۶. همان.

17. Kenneth Waltz, Man, The state and War..., *Ibid*.

18. S. Adem, *Anarchy, Order and Power in World Politics: A Comparative Analysis*, (Burlington: Ashgate Publishing Company, 2002), P. 23.

19. Josef Nye, *Understanding International Conflicts: An Introduction to Theory and History*, (New York: Longman, 2000), P. 4.

20. David A. Lake, "Beyond Anarchy: The Importance of Security Institutions", *International Security*, Vol. 26, No. 1, PP. 130, 132.

21. Michael C. Williams, *The Realist Tradition and the Limits of International Relations*, *Ibid*, P. 19.

22. J. M. Smith, *Realist Thought from Weber to Kissinger*, (Baton Rouge: Louisiana State University Press, 1986), P. 13.

23. K. A. Oye, "Explaining Cooperation under Anarchy: Hypotheses and Strategies", *World Politics*, Vol. 38, No. 1, P. 1.

24. J. N. Rosenau and M. Durfee, "Playing Catch-Up: International Relations Theory and Poverty", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol. 25, No. 3, P. 14.

25. J. M. Grieco, "Anarchy and the Limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institutionalism", *International Organization*, Vol. 42, No. 3, PP. 497-8.

۲۶. کن بوت، «امنیت در وضعیت آنارشی: واقع‌گرایی آرمانی در نظریه و در عمل»، در، اندرو لینکلتر، *آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی*، مترجم: لیلا سازگار، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵)، ص ۱۹۶.

27. S. Brown, *International Relations in Changing Global System: Towards a Theory of The World Polity*, (Boulder: Westview Press, 1992), PP. 20-1.

28. J. Mercer, "Anarchy and Identity", *International Organization*, Vol. 49, No. 2, P. 229.

29. J. Snyder, "Anarchy and Culture: Insights from the Anthropology of War", *International Organization*, Vol. 56, No. 1, PP. 7-45.

۳۰. الکساندر ونت، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، مترجم: حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴)، ص ۳۶۶.

۳۱. همان، صص ۴۵۰-۳۷۸.

۳۲. همان، ص ۳۸۵.

33. J. Edkins and Maja Zehfuss, "Generalizing the International", *Review of International Studies*, No. 31, PP. 451-472.

۳۴. ر. ک. توماس هابز، پیشین؛ و هانس جی. مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*، مترجم: حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴).

35. See: P. J. Ahrendsdorf, "The Fear of Death and the Longing for Immortality: Hobbes and Thucydides on Human Nature and the Problem of Anarchy", *The American Political Science Review*, Vol. 94, No. 3, PP. 579-593.

۳۶. توماس هابز، پیشین، ص ۱۵۶.

۳۷. همان، ص ۱۵۷.

۳۸. همان.

۳۹. ر. ک. هانس جی. مورگنتا، پیشین؛ و جیمز روزنا، *آشوب در سیاست جهان*، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: روزنه، ۱۳۸۴).

40. R. B. J. Walker, "History and Structure in the Theory of International Relations". In: Der Derian, ed, *International Theory: Critical Investigations*, (London: Macmillan, 1995), P. 324.

41. R. B. J. Walker, "International / Inequility", *International Studies Review*, Vol. 4, No. 2, PP. 7-24.

۴۲. ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، چاپ دوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲)، صص ۲۲۳-۲۲۰.

۴۳. ابوالقاسم فردوسی، پیشین، صص ۴-۲۵۳.

۴۴. ر. ک. همان؛ ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)؛ ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰)؛ و ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴).

۴۵. ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، صص ۵۲-۲۵۱.

۴۶. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.

۴۷. ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله



جوینی، جلد اول، پیشین، صص ۵-۲۵۴.

همان. ۴۸.

۴۹. مفروض فردوسی را در مورد نابرابری ذاتی انسان به خوبی می توان در ابتدای شاهنامه ملاحظه کرد. در نگاه وی اولین انسان روی زمین (کیومرث) اولین حاکم نیز هست. حکومت وی جهان گستر بوده و حتی بر «دد و دام» نیز حاکم است. این ایبات بیانگر وضعیت حکومت وی است: نخستین ز شاهان گیومرث پای / به تخت اندر آورد و بگرفت جای\* بگیتی بر، او سال سی، شاه بود/ به خوبی چو خورشید بر گاه بود (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، صص ۵۲-۲۵۱). هوشنگ دومین فرمانروای جهانشمول است: چو بنشست بر جایگاه مهی / چنین گفت بر تخت شاهنشهی\* که بر هفت کشور منم پادشا/ بهر جا سرافراز و فرمانروا (همان، ص ۲۶۵). طهمورث سومین فرمانروای جهانشمول است: پسر بود مرو را یکی هوشمند/ گرانمایه طهمورث دیوبند\* بیامد بتخت پدر بر نشست/ کمر بر میان رسم او را بیست (همان، ص ۲۷۳). چهارمین فرمانروای جهانشمول جمشید، و ضحاک پنجمین فرمانرواست تا اینکه نوبت به فریدون می رسد. فریدون جهان را بین سه پسر خود (سلم، تور و ایرج) تقسیم می کند و از این زمان به بعد می توان از اندیشه فردوسی تفسیر بین المللی ارائه داد. تقسیم جهان در بین فرزندان فریدون بدین گونه است: یکی روم و خاور دگر ترک و چین/ سوم دشت گردان و ایران زمین\* نخستین به سلم اندرون بنگرید/ همی روم و خاور مرو را سزید...\* دگر تور را داد توران زمین/ ورا کرد سالار ترکان و چین...\* از این دو نیابت به ایرج رسید/ مرو را پدر شهر ایران گزید (همان، صص ۳۲-۴۳۱).

۵۰. مارتین وایت، «چرا هیچ گونه نظریه بین المللی وجود ندارد؟»، در: اندرو لینکلتر، ماهیت و هدف نظریه روابط بین الملل، مترجم: لیلا سازگار، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۵). ص ۶۳.

۵۱. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.

52. K. J. Holsti, *Taming the Sovereigns: Institutional Changes in International Politics*, (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), PP. 275-83.

۵۳. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم

فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.

۵۴. همان.

۵۵. علت شروع این جنگ زیاده‌خواهی دیوان بدسرشتی است که به جایگاه کیومرث و پسرش سیامک حسادت داشته و دست به جنگ می‌زنند که در این ابیات فردوسی مشهود است: برشک اندر، آهرمن بدسگال / همی رای زد تا بیاگند یال\* یکی بچه بودش چو دیوی سترگ / دلاور شده با سپاهی بزرگ\* جهان شد بر آن دیویچه سیاه / ز بخت سیامک چه از بخت شاه\* سپه کرد و نزدیک او راه کرد / همی تخت و دیهیم کی شاه کرد\* همی گفت با هر کس راز خویش / جهان کرد یکسر پر آواز خویش\* گیومرث از این خود کی آگاه بود / که تخت مهی را جز او شاه بود؟ (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، صص ۵۴-۲۵۳).

۵۶. هرچند کیومرث آغازگر این جنگ است اما در واقع، وی در واکنش به کشته شدن پسر خود و جنگی که دیوان آغاز کرده بودند وارد نبرد می‌شود. در نتیجه، کیومرث در این جنگ به نبردی ادامه می‌دهد که پیش از این توسط دیوان آغاز شده بود. توجه به این مسئله به‌خصوص در جنگ‌های بعدی و درک نگاه فردوسی به آغازگران جنگ اهمیت دارد. علل این جنگ در شاهنامه بدین شرح است: نشستند سالی چنین سوگوار / پیام آمد از داور کردگار\* درود آوردش خجسته سروش / کزین بیش مخروش و باز آر هوش\* سپه ساز و برکش به فرمان من / برآور یکی گرد از آن انجمن\* از آن بدکنش دیو، روی زمین / بپرداز و پردخت کن دل زکین\* کی نامور سر سوی آسمان / برآورد و بدخواست بر بدگمان\* وزان پس به کین سیامک شتافت / شب آرامش و روز خوردن نیافت (همان، صص ۵۸-۲۵۷).

۵۷. فردوسی علت این جنگ را این گونه می‌سراید: سرمایه بود اختر شاه را / دریند بُد جان بدخواه را\* همه راه نیکی نمودی به شاه / همه راستی خواستی پایگاه\* چُن آن شاه پالوده گشت از بدی / بتابید ازو فره ایزدی\* برفت اهرمن را به افسون بست / چو بر تیز روبرگی بر نشست\* زمان تا زمان زینش برساختی / همه گرد گیتیش برتاختی\* چو دیوان بدیدند کردار اوی / کشیدند گردن زگفتار اوی\* شدند انجمن دیو بسیار مر / که پردخت مانند ازو تاج و فر (همان، صص ۷۷-۲۷۶).

۵۸. فردوسی غرور و ناسپاسی جمشید را بدین‌گونه شرح می‌دهد: ز گیتی سر شاه یزدان شناس / ز یزدان پیچید و شد ناسپاس\* گرانمایگان را ز لشکر بخواند / چه مایه سخن پیش ایشان براند\* چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشان را ندانم جهان (همان، صص ۹۳-۲۹۲). وی در ادامه علت جنگ را بدین شرح می‌سراید: برو تیره شد فره ایزدی / به کژی گرایید و نابخردی\* پدید آمد از هر سوی خسروی / یکی نامجویی به هر پهلوی\* سپه کرده و جنگ را ساخته / دل از مهر جمشید پرداخته\* یکایک بیامد از ایران سپاه / سوی تازیان برگرفتند راه\* شنیدند کانجا یکی مهترست / پر از هول شاه ازدها پیکرست\* سواران ایران همه شاه‌جوی / نهادند یکسر به ضحاک روی\* به شاهی برو آفرین خواندند / ورا شاه ایران زمین خواندند\* مر آن ازدها فش بیامد چو باد / به ایران زمین تاج بر سر نهاد

(همان، صص ۰۶-۳۰۵).

۵۹. وقتی ضحاک خواب نابودی خود توسط فریدون را می‌بیند و علت آن را از خواب‌گزاران می‌پرسد یکی از آنها این‌گونه پاسخ می‌دهد: دلاور بدو گفت اگر بخردی/ کسی بی‌بها نه نسازد بدی\* برآید به دست تو هوش پدرش/ از آن درد گردد پر از کینه سرش\* یکی گاو پُرمايه خواهد بُدن / جهان‌جوی را دایه خواهد بُدن\* تبه گردد آن هم به دست تو بر/ بدین کین کشد گرزّه گاو سر (همان، صص ۲۷-۲۲۶). سایر علل این جنگ را از زبان کاوه باید شنید: ستم را کران و میانه بود/ همیدون ستم را بهانه بود\* بهانه چه داری تو بر من بیار/ که بر من سگالی بد روزگار\* ز تو بر من آمد ستم بیشتر/ زند بر دلم هر زمان بیشتر (همان، صص ۳۴۲).

۶۰. پس از بالیدن منوچهر در دامان فریدون و باخبر شدن سلم و تور از این امر، این دو نامه‌ای به پدر خود نوشته و به خاطر کشتن ایرج درخواست بخشش می‌کنند. فریدون در پاسخ آن دو، علت جنگ را تشریح می‌کند: درختی که از کین ایرج برُست/ بخون، بار و برگش بخوایم شست\* از آن تاکنون کین او کس نخواست/ که پشت زمانه ندیدیم راست\* نه خوب آمدی با دو فرزند خویش/ که من جنگ را کردمی دست پیش\* کنون زان درختی که دشمن بکند/ برومند شاخی برآمد بلند\* بیاید کنون چون هزبر ژیان/ به کین پدر تنگ بسته میان (همان، صص ۹۳-۴۹۲). با وجود این، سلم و تور از ترس منوچهر پیشدستی کرده و جنگ را آغاز می‌کنند: نباید که آن بچّه نرّه شیر/ شود تیزدندان و گردد دلیر\* چنان نامور بی‌هنر چون بود/ کش آموزگار آفریدون بود؟\* نیبره چو شد رای زن با نیا/ از آن جایگه برمد کیمیا\* بیاید بسیچید ما را به جنگ/ شتاب آوریدن به جای درنگ\* ز لشکر سواران برون تاختند ز چین و ز خاور سپه ساختند (همان، صص ۲-۵۰۱).

۶۱. پس از مرگ منوچهر و ضعف پادشاهی نوذر، تورانیان به فکر جنگ بر می‌خیزند: ز نا رفتن کار نوذر همان/ یکایک بگفتند با بدگمان\* چو بشنید سالار ترکان پشنگ/ چنان ساخت کاید به ایران به جنگ (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین، صص ۲۸۷). پشنگ برای تهییج پسرش افراسیاب این‌گونه از جنگ با ایران حمایت می‌کند: سخن راند از سلم و از تور گفت/ که کین زیر دامن نشاید نهفت\* سری را کجا مغز جوشیده نیست/ برو بر چنین کار پوشیده نیست\* که با ما چه کردند ایرانیان/ بدی را بستند یک‌یک میان\* کنون روز تیزی و کین جستن است/ رخ از خون دیده گه شستن است (همان، صص ۲۸۸).

۶۲. پس از حمله تورانیان به ایران زمین، افراسیاب گروهی را برای فتح زابلستان می‌فرستد. فردوسی می‌گوید: که افراسیاب اندر ایران زمین/ دو سالار کردش ز ترکان گزین\* شماساس و دیگر خزوران گرد/ ز لشکر سواران بدیشان سپرد\* ز جنگ‌آوران مرد چون سی هزار/ برفتند شایسته کارزار\* سوی زاولستان نهادند روی/ ز کینه به داستان نهادند روی (همان، صص ۹۸-۲۹۷).

۶۳. پس از شکست سپاه ایران از تورانیان، عده‌ای از پهلوانان ایرانی در دام افراسیاب گرفتار می‌شوند. اغریرت برادر افراسیاب بندیان را در اختیار گرفته و سپس طی یک جنگ ساختگی با کشواد آنها را آزاد می‌کند (همان، صص ۶۲-۳۵۱).

۶۴. پس از کشته شدن اغریرت به دست افراسیاب از یک سو، و اشغال ایران توسط تورانیان از سوی دیگر، زال واکنش نشان داده و در حین جنگ با تورانیان زوطهماسب را به شاهی ایران برمی‌گزینند. فردوسی علت این جنگ را بدین‌گونه می‌سراید: چُن از کار اغریرت نامدار / خبر شد سوی زال سام سوار\* چنین گفت کاکنون سر تخت اوی / شود تار و بیران شود بخت اوی\* بزد نای روئین و بر بست کوس / بیاراست لشکر چو خشم خروس (همان، صص ۷۲-۳۶۶).

۶۵. علت این جنگ از نگاه فردوسی: به ترکان خبر شد که زَو درگذشت / بر آن سان که بُد تخت بی‌شاه گشت\* پراواز شد گوش از این آگهی / که بی‌کار شد تخت شاهنشهی\* پیامی پیامد ز نزد پشنگ / به افراسیاب آن دلاور پلنگ\* که بگذار جیحون و برکش سپاه / ممان تا کسی برنشیند به گاه\* تو را سوی دشمن فرستم بجنگ / همی بر برادر کنی روز تنگ (همان، صص ۷۸-۳۷۷).

۶۶. هنگامی که کیکاووس هوای جهان‌گشایی و حمله به مازندران می‌کند به اطرافیان خود می‌گوید: دل رزم جویش بیست اندر آن / که لشکر کشد سوی مازندران\* چنین گفت با سرفرازان رزم / که ما سر نهادیم یکسر به بزم\* چو بر کاهلی پیشه گیرد دلیر / بگردد برو دشمن پست چیر\* من از جمّ و ضحاک و از کیقباد / فزونم بیخت و فزونم بداد\* فزون بایدم زان ایشان هنر / جهان‌جوی باید سر تاجور (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین، ص ۴۱). از سوی دیگر، کیکاووس دلایل جنگ مازندران را این‌گونه برای زال تشریح می‌کند: و لیکن مرا از فریدون و جم / فزون است مردی و فرّ و درم\* همان از منوچهر وز کیقباد / که مازندران را نکردند یاد\* سپاه و دل و گنج افزون‌تر است / مرا زیر شمشیر تیز اندرست\* چو برداشتی شد گشاده جهان / به آهن چه داریم گیتی نهان\* شوم شان یکایک به راه آورم / سرانشان ز پروین به چاه آورم\* اگر کس نمانم به مازندران / وگر برنهم ساو و باژِ گران (همان، صص ۵۵-۶).

۶۷. پس از شروع جنگ با مازندران و گرفتار شدن کیکاووس و سپاه ایران، زال پسر خود را آماده جنگ با دیوان و نجات سپاه ایران کرده و رستم را این‌گونه توجیه می‌کند: به رستم چنین گفت دستان سام / که شمشیر، کوتاه شد در نیام\* نشاید کزین پس چمیم و چریم / وگر خویشتن تاج را پروریم\* که شاه جهان در دم ازدهاست / بر ایرانیان بر چه مایه بلاست\* همی رخس را کرد بایدت زین / بخواهی به تیغ جهان بخش کین\* همانا که از بهر این روزگار / تو را پرورانید آموزگار (همان، صص ۷-۷۶).

۶۸. فردوسی شورش تازیان و واکنش کاووس‌شاه را این‌گونه می‌سراید: چو شد کار گیتی بدان راستی / پدید آمد از تازیان کاستی\* یکی باگهر مرد با گنج و نام / درفشی برافراخت از مصر و شام\* زکاووس کی روی برگاشتند / در کهتری خوار بگذاشتند\* چو آمد به شاه جهان آگهی / از آن لشکر و بارگاه مهی\* بزد کوس و برداشت از نیمروز / سپه شادمان، شاه گیتی فروز\* همه بر سپرها نشستند نام / بجوشید شمشیرها در نیام\* سپه را زهامون به دریا کشید / بدان سو کجا دشمن آمد پدید (همان، صص ۹۶-۱۹۵).

۶۹. پس از جنگ کیکاووس با تازیان و گرفتار شدن وی به دست آنان، از هر سوی به

ایران حمله می‌کنند. حکیم توس این شرایط را این‌گونه به تصویر می‌کشد: چو بسته شد آن شاه دیهیم جوی / سپاهش به ایران نهادند روی\* پراکنده شد در جهان آگهی / که گم شد ز پالیز سرو سهی\* چو بر تخت زرین ندیدند شاه / بجستن گرفتند هر کس کلاه\* ز ترکان و ز دشت نیزه‌وران / ز هر سو بیامد سپاهی گران\* گشن لشکری ساخت افراسیاب / برآمد سر از خورد و آرام و خواب\* به جنگ اندرون بود لشکر سه ماه / بدادند سرها ز بهر کلاه (همان، صص ۲۴-۲۲۳).

۷۰. علت این جنگ با جنگ قبلی یکسان است (همان، صص ۴-۲۲۳).

۷۱. پس از حمله ترک و تازی به ایران و رقابت آنها بر سر تخت و تاج کاووس شاه با همدیگر وارد جنگ می‌شوند. فردوسی به سرعت از این جنگ می‌گذرد و در سه بیت آن را خلاصه می‌کند: از ایران برآمد ز هر سو خروش / همه شهرها شد پر از جنگ و جوش\* برآشفت افراسیاب از میان / برآویخت با لشکر تازیان\* شکست آمد از ترک بر تازیان / ز بهر فزونی سرآمد زیان (همان، صص ۵-۲۲۴).

۷۲. پس از اشغال ایران توسط ترک و تازی، جمعی از سپاهیان ایران و مردم از رستم در زاولستان کمک می‌خواهند. در چنین شرایطی است که فردوسی علل این جنگ را این‌گونه می‌سراید: دو بهره سوی زاولستان شدند / به خواهش سوی پور دستان شدند\* که ما را ز بدها تو هستی پناه / چو گم شد سر و تاج کاووس شاه\* دریغ است ایران که ویران شود! / کنام پلنگان و شیران شود! \* همه جای جنگ سواران بُدی / ستاینده شهر یاران بدی\* کنون جای سختی و جای بلاست / که ایران کنون در دم اژدهاست\* کسی کز پلنگان نخوردست شیر / بدین سختی ما بود دستگیر؟ \* ببارید رستم ز چشم آب زرد / دلش گشت پر خون و لب پر ز درد\* چنین داد پاسخ که من با سپاه / میان بسته‌ام کینه را پیش شاه\* بجویم ز کاووس شاه آگهی / کنم شهر ایران ز ترکان تهی (همان، صص ۲۷-۲۲۵). علاوه بر این، در نامه‌ای که رستم به شاه هاماوران می‌نویسد علل جنگ را بدین‌گونه روایت می‌کند: که بر شاه ایران کمین ساختی / به پیوستگی در، بد انداختی\* نه مردی بود چاره جستن به رنگ / نرفتن به رسم دلاور پلنگ\* که در بزم هرگز نسا زد کمین / اگر چند باشد دلش پر ز کین\* اگر شاه کاووس گردد رها / تو رستی ز جنگ و دم اژدها\* و گرنه بیارای جنگ مرا / به گردن بیمای چنگ مرا (همان، صص ۲۹-۲۲۸).

۷۳. پس از اینکه جمعی از پهلوانان ایرانی به همراه رستم برای خوش‌گذرانی وارد نخجیرگاه افراسیاب در مرز ایران و توران می‌شوند، افراسیاب تصمیم می‌گیرد بر آنها بتازد. فردوسی علل این جنگ را این‌گونه می‌گوید: پس آگهی آمد به افراسیاب / ازیشان، سپیده نه هنگام خواب\* ز لشکر جهان‌دیدگان را بخواند / ز رستم بسی داستان‌ها براند\* و ز آن هفت گرد سوار دلیر / که بودند هریک به کردار شیر\* که ما را نباید کنون ساختن / بناگاه بردن یکی تاختن\* گر این هفت یل را به چنگ آوریم / جهان پیش کاووس تنگ آوریم (همان، ص ۲۷۹).

۷۴. سهراب علت حمله خود به ایران را این‌گونه می‌گوید: کنون من ز ترکان جنگاوران / فراز آورم لشکری بی‌کران\* برانگیزم از گاه کاووس را / ز ایران ببرم پی طوس را\* به رستم دهم تاج و تخت و کلاه / نشانمش بر گاه کاووس شاه\* از ایران به توران

شوم جنگجوی/ ابا شاه، روی اندر آرم بروی\* بگیرم سر تختِ افراسیاب/ سر نیزه بگذارم از آفتاب\* چو رستم پدر باشد و من پسر/ نباید به گیتی یکی تاجور (همان، ۳۲-۳۳۱). هنگامی که افراسیاب از نیت سهراب آگاه می‌شود در پی استفاده از نیروی وی برآمده و با این علل وی را ترغیب به جنگ می‌کند: مگر کان دلاور گو سال خورد/ شود کشته بر دست این شیرمرد\* جو بی رستم ایران به چنگ آوریم/ جهان پیش کاووس تنگ آوریم (همان، صص ۳۶-۳۳۵).

۷۵. افراسیاب طبق معمول به خاطر نیت تجاوزطلبانه خود به ایران حمله می‌برد. این در حالی است که طبق عهدی که بسته بود نباید به ایران حمله می‌کرد. در این شرایط، کیکاووس آشفته شده و دلیل حمله افراسیاب را به ذات وی نسبت داده و می‌گوید: بدیشان چنین گفت کافراسیاب/ ز باد و ز آتش، ز خاک و ز آب\* همانا که یزدان نکردش سرشت/ مگر خود سپهرش دگرگونه کشت\* که چندین به سوگند پیمان کند/ به خوبی روان را گروگان کند\* چو گرد آورد مردم جنگجوی/ بتابد ز پیمان و سوگند روی (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین، صص ۵۰-۲۴۹).

۷۶. پس از اینکه سیاوش از دستور پدر سرپیچی کرده و پیمان خود را با افراسیاب نمی‌شکند، به خاطر فرار از خشم کیکاووس به توران پناهنده می‌شود. افراسیاب پس از مدتی سرزمینی را در داخل کشور خود در اختیار وی قرار می‌دهد تا در آنجا سروری کند. پس از مدتی کار سیاوش پیش رفته و موجب سعایت و حسادت درباریان توران می‌شود. یکی از آنها گرسیوز بود. گرسیوز برای تشجیع برادرش افراسیاب در شروع جنگ با سیاوش دلایل جنگ را این‌گونه برمی‌شمارد: سیاوش نکرد ایچ در کس نگاه/ پذیره نیامد مرا خود به راه\* سخن نیز نشنید و نامه نخواند/ مرا پیش تختش به پایان نشانده\* از ایران بدو نامه پیوسته بود/ بما بر، در شهر او بسته بود\* سپاهی ز روم و سپاهی ز چین/ همی هر زمان بر خروشد زمین\* تو بر کار او گر درنگ آوری/ مگر باد از آن پس به چنگ آوری\* اگر دیر گیری تو، جنگ آورد/ دو کشور به مردی به چنگ آورد\* وگر سوی ایران براند سپاه/ که یارد تو را پیش او کینه‌خواه؟ (همان، صص ۵۲۶).

۷۷. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.

۷۸. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، صص ۵۳-۴۴۰.

۷۹. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر

- اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.
۸۰. سلم پس از مدتی حکومت در روم از تقسیم پدر و وضعیت ایرج می‌نالند: چو آمد به کار اندرون تیرگی / گرفتند پُرمایگان تیرگی \* بجنید مر سلم را دل ز جای / دگرگونه‌تر شد به آیین و رای \* دلش گشت غرقه به آز اندرون / پر اندیشه بنشست با رهنمون \* نبودش پسندیده بخش پدر / که دادش به کهتر پسر تخت زر (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۴۳۳). پس نامه‌ای به تور نوشته و می‌گوید: بدان ای شهنشاه ترکان و چین / گسسته دل روشن از به گزین \* ز پیلی ژیان کرده گوشه بسند / منش پست و بالا چو سرو بلند \* بیدار دل بنگر این داستان / کزین گونه نشیدی از باستان \* سه فرزند بودیم زیبای تخت / یکی کهتر از ما مه آمد به بخت \* اگر مهترم من به سال و خرد / زمانه به مهر من اندر خورد \* گذشته ز من تاج و تخت و کلاه / نزید مگر بر تو ای پادشاه \* چو ایران و دشت یلان و یمن / به ایرج دهد، روم و خاور به من \* سپارد تو را دشت ترکان و چین / که از ما سپهدار ایران‌زمین \* بدین بخشش اندر مرا پای نیست / به مغز پدرت اندرون رای نیست \* سزد گر بمانیم هر دو دژم / کزین سان پدر کرد بر ما ستم (همان، صص ۳۵-۴۳۳).
۸۱. بعد از اینکه سلم و تور، ایرج را به جنگ می‌طلبند فریدون وضعیت جنگ و دشمنی را این‌گونه برای وی تشریح می‌کند: تو گر پیش شمشیر مهر آوری / سرت گردد آسوده از داوری \* دو فرزند من کز دو گوشه جهان / بدین سان گشادند بر من نهان \* گرت سر بکارست بسیج کار / در گنج بگشای و بر بند بار \* تو گر چاشت را دست یازی بجام / و گرنه خورند ای پسر بر تو شام. با وجود آگاهی از این امر، فریدون به ایرج می‌گوید: نباید زگیتی تو را یار جست / بی‌آزاری و راستی یار تست (همان، صص ۵۰-۴۴۸).
۸۲. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.
۸۳. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین.
۸۴. ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، «برگرفته‌ای از دیالکتیک روشنگری»، در: لارنس کهن، *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، مترجم: عبدالکریم رشیدیان، (تهران: نی، ۱۳۸۵) صص ۲۴۳-۲۵۹.
۸۵. جمله مزبور از این بیت فردوسی برداشت شده است: خرد بهتر از هرچه ایزدت داد / ستایش خرد را به از راه داد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۱۲). همچنین این بیت را باید اشاره کرد: تو چیزی مدان کز خرد برتر است / خرد بر همه نیکویی‌ها سر است. ر. ک. علیقلی محمودی بختیاری، *شاهنامه: آبخور عارفان*، (تهران: نشر علم، ۱۳۷۷)، ص ۲۰۵.

۸۶. به شاه‌ی، خردمند باشد سزا/ به جای خرد، زر بود بی‌بها (همان، ص ۲۰۳).  
 ۸۷. فردوسی می‌گوید: خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیرد به هر دو سرای (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۱۲).

۸۸. ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، پیشین، ص ۲۴۳.

۸۹. فردوسی همواره از ارتباط خرد و عدالت و دادگستری سخن می‌گوید. برای مثال می‌توان به این ابیات اشاره کرد: خرد بهتر از هر چه ایزدت داد/ ستایش خرد را به از راه داد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۱۲). فردوسی راه کسب خرد را دادگری می‌داند: دگر آنکه با آزمون خرد/ بکوشد که با داد گرد آورد\* همه جستش داد و دانش بود/ ز دانش روانش به رامش بود (علیقلی محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۴). سام به پسرش زال در پیوند دادگری و خرد می‌گوید: چنین گفت مر زال را کای پسر/ نگر تا نباشی به جز دادگر\* به فرمان شاهان دل آراسته/ خرد را گزین کرده برخواسته (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین، ص ۲۶۲). فردوسی خردمند دادگر را درود می‌فرستد: ز یزدان و از ما، بر آنکس درود/ که تارش خرد باشد و داد بود (علیقلی محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۲). از جمله موارد دیگری که فردوسی خرد را مستلزم داد می‌داند در داستان جنگ پشنگ و کیقباد است. پس از اینکه پشنگ از قدرت ایرانیان احساس خطر می‌کند به ایرانیان پیشنهاد صلح داده و در مورد کیقباد به پسرش افراسیاب می‌گوید: مگر رام گردد بدین کیقباد/ سر مرد بخرد نگردد ز داد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین، ص ۲۴). پیش‌بینی پشنگ صحیح است، زیرا وقتی رستم از کیقباد درخواست سرکوب تورانیان را می‌کند وی پاسخ می‌دهد: بدو گفت رستم کای شهریار/ مجوی آشتی در گه کارزار\* نبود آشتی هیچ در خوردشان/ بدین روز گرز من آوردشان\* به رستم چنین گفت پس کیقباد/ که چیزی ندیدم نکوتر ز داد (همان، ص ۲۶). از سوی دیگر، فردوسی داد را نیز مستلزم خرد می‌داند: اگر شاه با داد و فرخ‌پی است/ خرد بی‌گمان پاسبان وی است (علیقلی محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۴).

۹۰. از نظر فردوسی: ستون خرد، داد و بخشایش است/ در بخشش او را چو آرایش است (همان، ص ۲۰۵).

۹۱. از نظر فردوسی، دوران کیقباد که داد فراگیر می‌شود جنگ و بدی از جهان رخت بر می‌بندد: جهان پر شد از داد و از ایمنی/ ز بد بسته شد دست آهرمنی (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین، ص ۱۸۶). در نگاه وی دادگری مانع جنگ می‌شود: توگر دادگر باشی و پاک رای/ به آیین بیایی به دیگر سرای\* وگر از گیرد سرت را به دام/ بر آری یکی تیره تیغ از نیام (همان، ص ۳-۳۲). فردوسی از زبان کیکاووس خطاب به شاه مازندران می‌گوید: اگر دادگر باشی و پاک‌دین/ ز هر کس نیایی به جز آفرین (همان، ص ۱۴۱).

۹۲. فردوسی معتقد است: اگر داد باید که آید به جای/ بیارای و زان پس بدانای\*



چو دانا پسندد پسندیده شد/ بجوی تو در، آب چون دیده شد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین، ص ۱۴۵).

۹۳. در نگاه فردوسی خرد باعث این موارد می‌شود: ازو شادمانی وزو مردمی است/ و زویت فزونی و هم زو کمی است (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۱۲). بد و نیک هر دو به ما بگذرد/ نباشد دژم هر که دارد خرد\* هر آنکس که دارد روانش خرد/ جهان را همیدون به غم نسپرد (علیقلی محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۳).

۹۴. ازوئی به هر دو سرای ارجمند/ گسسته خرد، پای دارد به بند (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۱۴).

۹۵. خرد چشم جان است چون بنگری/ که بی چشم شادان جهان نسپری\* نخست آفرینش خرد را شناس/ نگهبان جان است و آن سه پاس\* سه پاس تو چشم‌ست و گوش و زبان/ کزین سه بود نیک و بد بی گمان (همان، ص ۲۱۴). رهاند خرد مرد را از بلا/ مبادا کسی را بر بلا مبتلا (علیقلی محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۵).

۹۶. کسی کو خرد را ندارد زپیش/ دلش گردد از کرده خویش ریش (همان، ص ۲۰۲).

۹۷. چنان دان که هر کس که دارد خرد/ به دانش روان را همی پرورد (همان، ص ۲۰۲). سخن چون برابر شود با خرد/ روان سراینده رامش برد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین، ص ۴۳).

۹۸. گرت چیره گردد هوا بر خرد/ خردمندت، از مردمان نشمرد (محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۳).

۹۹. خرد زنده جاودانی شناس/ خرد مایه زندگانی شناس\* خرد را و جان را که یارد ستود/ وگر می‌ستاید، که یارد شنود (علیقلی محمودی بختیاری، پیشین، ص ۲۰۳).

۱۰۰. خرد پاسبان باشد و نیکخواه/ سرش بر گذارد ز ابر سیاه (همان، ص ۲۰۴).

۱۰۱. هر آنکس که باشد خداوند گاه/ میانجی خرد را کند بر دو راه\* نه تیزی نه سستی به کار اندرون/ خرد باد جان تو را رهنمون (همان، ص ۲۰۴).

۱۰۲. هر آنکس کو شاد شد از خرد/ جهان را به کردار بد نسپرد (همان، ص ۲۰۵).

۱۰۳. خرد یافته مرد نیکی سگال/ همی دوستی را بجوید همال (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۳۹۹).

۱۰۴. چو همره کنی جنگ را با خرد/ دلیرت ز جنگاوران نشمرد\* خرد را و دین را رهی دیگر است/ سخن‌های نیکو ببند اندرست (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین، ص ۲۷۲). علاوه بر این، فردوسی معتقد است: پر آتش بباشد سر جنگجوی/ نباید بجنگ اندرون آب روی\*

سر مرد جنگی خرد نسپرد/ که هرگز نیامیخت کین با خرد (همان، ص ۳۶۵). یا در جای دیگر می‌گوید: چه باید همی خیره خون ریختن/ چنین دل بکین اندر آویختن؟ \* سری کش نباشد ز مغز آگهی/ کجا باز داند بدی از بهی؟ (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۳۶).

۱۰۵. همان کن کجا با خرد درخورد/ دل ازدها را خرد بشکرد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین، ص ۱۳۶).

۱۰۶. فردوسی در یک مورد ضحاک پسر مرداس را این‌گونه توصیف می‌کند: پسر بود مرین پاک دین را یکی/ که از مهر بهره‌ش نبود اندکی \* جهانجوی را نام ضحاک بود/ دلیر و سبکسار و ناپاک بود (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۹۵). در جای دیگری می‌گوید: چنان بدگهر، شوخ فرزند اوی/ بخت از ره شرم پیوند اوی (همان، ص ۲۹۹).

۱۰۷. ر. ک. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین؛ ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد سوم، پیشین؛ و ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد چهارم، پیشین.

۱۰۸. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۲۵۷.

۱۰۹. وقتی تور و سلم، ایرج را به جنگ می‌طلبند و وی با آنها مهربانی می‌کند فریدون خطاب به ایرج می‌گوید: بدو گفت شاه‌ای خردمند پور/ برادر همی رزم جوید تو سور؟... \* ز تو پرخرد پاسخ ایدون سزید/ دلت مهر و پیوند ایشان گزید (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد اول، پیشین، ص ۴۵۲).

۱۱۰. فردوسی بی‌خردی سلم و تور را از زبان راویان مختلف ابراز کرده است. یک بار این راوی پیک سلم و تور به نزد فریدون است: بگویم چو فرماید شهریار/ پیام جوانان ناهوشیار (همان، ص ۴۴۳)، و بار دیگر فریدون گران‌مایه: بگوی آن دو ناپاک بیهوده را/ دو آهرمن مغز پالوده را... \* ز پند من ار مغزتان شد تهی/ همان از خردتان نماند آگهی (همان، ص ۴۴۴). فردوسی گاهی خود مستقیماً به توصیف سه فرزند فریدون می‌پردازد. برای مثال، وقتی که ایرج برای دلداری برادران به توران می‌رود و در کنار دو برادر قدم می‌زند آنان را این‌گونه توصیف می‌کند: دو پرخاشجو با یکی نیک‌خوی/ گرفتند پرسش نه بر آرزوی/ دو دل پر زکینه یکی دل به جای/ برفتند هر سه به پرده‌سرای (همان، ص ۴۵۷).

۱۱۱. واکنش بزرگان و بخردان به جنگ‌طلبی کیکاووس و حمله وی به مازندران این‌گونه است: سخن چون بگوش بزرگان رسید/ از ایشان کس آن رای، فرخ ندید (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی،

جلد سوم، پیشین، ص ۴۱). زال نیز کاووس را این‌گونه معرفی می‌کند: همی گفت: کاووس خودکامه مرد/ ز گیتی نه گرم آزموده نه سرد (همان، ص ۴۷). زال وقتی اصرار کاووس در حمله به مازندران را می‌بیند عصبانی شده و فردوسی وضعیت وی را این‌گونه توصیف می‌کند: چو از شاه بشنید زال این سخن/ ندید ایچ پیدا سرش را ز بن (همان، ص ۵۷).

۱۱۲. برای مثال، هنگامی که کیکاووس در اثر خیره‌سری‌های خود در دام شاه هاماوران گرفتار شده و افراسیاب هوای حمله به ایران می‌کند، فردوسی وی را این‌گونه توصیف می‌نماید: همی تاج او خواست افراسیاب/ ز راه خرد سرش گشته بتاب (همان، ص ۲۴۴). کیقباد دانا در پاسخ به پیک افراسیاب وضعیت وی و تورانیان را این‌گونه شرح می‌دهد: چنین داد پاسخ که دانی درست/ که از ما بُد پیشدستی نخست\* ز تور اندر آمد نخستین ستم/ که شاهی چو ایرج شد از تخت کم\* بدین روزگار اندر افراسیاب/ بیامد به ایران و بگذاشت آب\* شنیدی که با شاه نوذر چه کرد؟ دل دام و دد شد پر از داع و درد\* ز کینه به اغریرت پرخرد/ نه آن کرد کز مردمی درخورد (همان، صص ۵-۲۴). فردوسی با مقایسه افراسیاب و برادرش، اغریرت، اولی را بی‌خرد و دومی را خردمند می‌داند: یکی پر ز دانش یکی بی‌خرد/ خرد را سر دیو کی در خورد (ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بر اساس دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، جلد دوم، پیشین، ص ۳۶۶).

